## قائل به لباس واحد در جامعه نیستیم

سیدمجید امامی، رئیس کارگروه ساماندهی مد و لباس در گفت‌وگو با مهر، ضمن تکذیب اخباری مبنی بر پوشش یکسان مردم در جامعه، اظهار کرد: این خبر اشتباه و جعلی بوده و متأسفانه در فضای مجازی منتشر شده است. هیچ لباس واحد یا استانداردی دنبال نمی‌شود و ما قائل به لباس استاندارد و واحد نبوده و نخواهیم بود. ما به دنبال تثبیت و تطبیق شاخص‌های پوشاک مطلوب و نامطلوب هستیم.

## شاعران نامدار در شب شعر «حضور»

شب شعر بزرگ «حضور» روز ۲۶ اسفندماه از ساعت ۱۸ به‌مناسبت میلاد امام عصر(عج) در فرهنگسرای رسانه برگزار می‌شود. در این مراسم شاعران آیینی از جمله محمدعلی مجاهدی، علیرضا قزوه، محمود اکرامی‌فر، علی‌محمد مؤدب، محمدمهدی عبداللهی، غلامرضا سلیمانی، نفیسه‌سادات موسوی، فاطمه طارمی، عارفه دهقانی، ندا نوروزی، نغمه مستشارنظامی و عاطفه جوشقانیان شعرخوانی خواهند داشت.

عکس: خبرگزاری مهر

## وقتی خدا می‌بیند دیگر چیزی مهم نیست

زینب دریکوند یکی از بانوانی است که در رختشوی‌خانه بیمارستان شهیدکلانتری فعالیت می‌کرد. او در گفت‌وگو با جام‌جم می‌گوید: من آن روزها ۳۵ ساله بودم. همسرم کارمند راه‌آهن بود اما به‌خاطر وضعیت اندیمشک در بیمارستان شهیدکلانتری مامور به خدمت شد. سپاه‌شهرستان از او خواسته‌بود با کامیون تعدادی بانو را به بیمارستان منتقل کند. همسرم از من خواست او را در منتقل کردن بانوان همراهی کنم. وقتی همراهشان رفتم، متوجه‌شدم نیروی انسانی کم است و پتوهای خونی بسیار. خودم هم مشغول شست‌وشو شدم. همسایه‌هایمان را جمع کردم و این مساله کمبود نیرو را به آنها منتقل کردم. این‌گونه‌شد که همسایه‌های پشت بازاری‌مان جلوی خانه ما جمع می‌شدند و همسایگان ساختمان راه‌آهنی، مقابل خانه مادر شهید اسلامی‌پور. سپاه به ما مینی‌بوس داد. وقتی سایر بانوان شهر متوجه حجم بالای کار و تعداد کم نیروی انسانی شدند، به ما اتوبوس دادند. صبح‌ها تا ساعت ۱۴ می‌رفتیم و مشغول شستن پتوها و رخت‌ها می‌شدیم. اگر کار باقی می‌ماند مجددا ساعت ۱۶ به بیمارستان برمی‌گشتیم.

کارمان روزانه همین شده‌بود. همسرم نیز کنارمان آب و یخ می‌آورد و مشغول بود. از سال ۶۱ تا ۶۵ مشغول این کار بودم. حتی فرزند دو ساله‌ام را در رختشوی‌خانه می‌بردم و در گوشه‌ای سرش را با اسباب بازی‌هایش گرم می‌کردم. تا این‌که همسرم شهید شد و سپاه از من درخواست کرد دیگر در رختشوی‌خانه فعالیت نکنم و با گروهی از بانوان به دیدار خانواده‌های شهدا، جانبازان و یا آزادگان بروم. از آن‌سال به بعد برای دیدار و عرض تبریک و تسلیت به خانواده‌های شهدا می‌رفتم و کنار همدیگر ذکر مصیبتی می‌کردیم.

پس از انتشار کتاب، خانواده‌های بسیاری با ما تماس می‌گرفتند و تشکر می‌کردند اما تنها پاسخم این بود که هر چه انجام دادم، وظیفه بود و برای خدا. وقتی خدا خودش می‌بیند دیگر چیزی مهم نیست. خدا را شکر که رهبر معظم انقلاب از ما راضی هستند. من از کسی انتظاری ندارم اما برخی بانوان که وضعیت اقتصادی نامناسبی دارند، دوست دارند یک سفر به کربلا داشته‌باشند. درخواستم این است که بانوان رختشوی‌خانه را به کربلا ببرند چراکه بعضی از آنها حتی بضاعت مالی سفر به مشهد را نیز ندارند.

## تنها درخواستم دیدار با رهبر معظم انقلاب است

زهرا ملک‌نژاد یا همان خانم حسین‌پور بیمارستان شهیدکلانتری، یکی دیگر از بانوانی است که به‌شستن البسه در رختشویی این بیمارستان مشغول بوده‌است. او در گفت‌وگو با جام‌جم درباره روایت منتشر شده‌اش در کتاب حوض خون می‌گوید: در ابتدای انقلاب فعالیت‌های گسترده فرهنگی داشتم و کلاس‌های قرآن برای بانوان در سطح شهر و شهرک‌های اطراف اندیمشک برگزار می‌کردم. در آن روزها که صدام ملعون حمله کرد، در اندیمشک بیمارستانی به نام شهیدکلانتری نداشتیم. بیمارستان شهیدبهشتی را داشتیم که فضای محدودی داشت و جا برای بستری شدن مجروحان کم بود. این‌گونه‌شد که بیمارستان شهیدکلانتری به همت سپاهی‌های شهرستان و کارکنان راه آهن تاسیس شد. پس از این‌که حملات و بمباران شدت گرفت، با این‌که تجهیزات هنوز در بیمارستان شهیدکلانتری کامل نشده‌بود اما مجروحان، لباس‌ها و پتوهای خونی‌شان به این بیمارستان منتقل شد. در سطح شهر اعلام شد رختشوی‌خانه‌ای در کنار بیمارستان شهیدکلانتری دایر شده‌است و هرکس که می‌تواند برای کمک به آنجا برود. همه ما از دل و جان راضی به این خدمت بودیم و به صورت خودجوش در رختشوی‌خانه حاضر شدیم. گروهی به‌شیفت می‌رفت و گروه دیگری در استراحت بود تا جایگزین آن شود. تمام بانوانی که آن روزها در رختشویی کار می‌کردند، بانوان شجاع و شیرزنی بودند. برای این می‌گویم شجاع و شیرزن چون گاهی پیش می‌آمد در میان رخت‌ها و پتوها تکه‌های از بدن شهدا به جا مانده‌بود. آن تکه‌ها را در اطراف بیمارستان با شعارهای ا...اکبر و لعنت بر صدام و همدستان جنایتکارش دفن می‌کردند. ما راویان این صحنه‌ها را به چشم دیدیم و دیدنش از گفتن آن برایمان بسیار سخت‌تر و دلخراش‌تر بود. این روایت‌ها در تمام شب و روز ما نفوذ کرده و روایت‌مان قصه، داستان و افسانه نبود. روایت ما فیلم‌هالیوودی و خارجی نیست؛ ما حوضِ خون را روزها دیدیم. پتوهای خشک شده از خون را که به سختی خون آنها پاک می‌شد، خاطرات ما از آن رختشویی است.

خانم حسین‌پور درباره‌شنیدن خبر تقریظ رهبری نیز می‌افزاید: من همیشه پیگیر دیدارهای رهبری و سخنرانی‌های ایشان هستم. طبق معمول آن روز نیز پای تلویزیون بودم که یکباره رهبر معظم انقلاب گفتند اخیرا کتاب حوض خون را خوانده‌اند و از قصه ما خبردار شده‌اند. من بسیار خوشحال شدم کتاب به دست رهبر رسیده‌بود و دل ایشان را شاد کرده‌بودیم. من هیچ انتظاری از هیچ‌کس ندارم و تنها درخواستم در تمام آن سال‌ها این بود که روایت ما در رسانه‌ها منعکس شود و رختشوی‌خانه بیمارستان شهیدکلانتری به یادمان تبدیل شود تا تاریخ فراموش نکند زنان ایرانی در شرایط سخت شجاعانه ایستادند که این اتفاق افتاد و روایت ما منعکس و چاپ شد. حالا تنها آرزو و درخواستم دیدار با رهبر معظم انقلاب است.

## برشی از کتاب حوضِ خون

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «موقع عملیات، لباس‌ها و پتوهای جبهه را با هلی‌کوپتر می‌آوردند. خیلی زیاد بودند. خانم‌ها صبح تا شب می‌ماندند و همه آنها را می‌شستند. من هم مدام می‌رفتم. هرچند از دیدن لباس‌های خونی زیاد گریه می‌کردم، دیگر بی‌تابی نمی‌کردم. هر لحظه ناصرم را حس می‌کردم که نشسته روبه‌رویم، زل زده به دست‌هایم و ساییدن لکه‌ها را نگاه می‌کند. گاهی جلوی گریه‌ام را می‌گرفتم تا بچه‌ام نبیند. ننه‌ابراهیم وسط شستن و صدای گریه خانم‌ها، صدایش را بلند می‌کرد و می‌گفت: «کربلا کربلا، ما داریم می‌آییم.»

همین کافی بود تا صدای ما سقف رختشویی را به لرزه دربیاورد. با هم می‌خواندیم: «کربلا کربلا، ما داریم می‌آییم... یا حسین، کربلا کربلا، ما داریم می‌آییم... یا زینب.»

می‌خواندیم و می‌شستیم، می‌خواندیم و می‌شستیم. توی آن وضع دیگر متوجه اشک‌هایم نبودم. همزمان، با دستم می‌شستم، با زبانم می‌خواندم، در دلم با ناصرم حرف می‌زدم و با چشمم گریه می‌کردم.

مدتی شب‌ها حس خفگی داشتم و مدام سرفه می‌کردم. صبح بلند می‌شدم چای داغ می‌خوردم، گلویم کمی باز می‌شد. می‌رفتم رختشویی، باز از بوی تیز وایتکس سینه‌ام داغ می‌شد...»

عکس یادگاری زنان اندیمشکی در بیمارستان شهید کلانتری

## بچه‌م رو کجا می‌برید؟

روایت فرنگیس منصوری بوهمدانی

شوهرم راه‌آهن کار می‌کرد. سال ۱۳۵۰ حین کار، از قطار پرت شد پایین و فوت کرد. بچه‌هایم را با سختی و یتیمی بزرگ کردم. خودم هم مدتی بیمارستان رازی اهواز پرستار بودم. بعد توی کارگزینی راه‌آهن اندیمشک استخدام شدم. وقتی جنگ شد، مدتی بچه‌ها را با خانواده خواهرم می‌فرستادم قلعه‌قاسم یا دورود یا شهرک بنوارناظر. خواستم از دست آتش صدام نجاتشان بدهم. خودم ماندم اندیمشک. بعد از مدتی، از آوارگی خسته شدند؛ برگشتند خانه.

سال ۶۰ بیمارستان شهیدکلانتری راه افتاد. خیلی از مردم و کارمندهای راه‌آهن آنجا فعالیت می‌کردند. سیمین تخت‌شاهی همکارم بود. با هم تصمیم گرفتیم هر روز بعد از کار برویم توی قسمت رختشویی آنجا کار کنیم. خودم توی خانه ماشین لباس‌شویی داشتم. ولی اوضاع جنگی و دیدن شهید و مجروح باعث شد آنجا هر روز لباس‌های خونی و استفراغی را با دست بشویم. از دیدن لخته‌های خون و پوست سوخته چسبیده به لباس‌ها وضع روحیه‌ام ضعیف شد. توی حالت عادی هم به فکر می‌رفتم و برای حال مادرهای آن جوان‌ها گریه می‌کردم اما نمی‌توانستم بنشینم خانه. صبح سر کار بودم، عصر رختشویی و شب بیمارستان شهیدبهشتی. از رختشویی خسته می‌رسیدم خانه، کارهای خانه را تندتند انجام می‌دادم، می‌رفتم بیمارستان شهیدبهشتی. کمتر از پنج دقیقه با خانه ما فاصله داشت. به مجروح‌ها سرم وصل می‌کردم، آمپول می‌زدم، پانسمان می‌کردم؛ حتی راهروها را تی می‌کشیدم و تمیز می‌کردم.

موقع بمباران‌ها، کار توی اداره راه‌آهن را رها می‌کردم و می‌رفتم خانه. بعد از این‌که از حال بچه‌هایم باخبر می‌شدم می‌رفتم بیمارستان شهیدبهشتی. چهارم آذر ۶۵ سر کار بودم. قبل از ساعت ۱۲ صدای آژیر خطر درآمد. برای بچه‌هایم مضطرب شدم. بلند شدم بروم سمت خانه، یک‌دفعه بمباران شروع شد. بمب پشت بمب می‌ریخت روی زمین. آسمان پر از هواپیما بود؛ راه‌آهن هم به‌شدت شلوغ. مثل بقیه جیغ می‌زدم و می‌دویدم. دست‌وپا بود که پرت می‌شد این‌طرف و آن‌طرف. با هر مصیبتی بود خودم را رساندم خانه. بچه‌ها را جمع کردم گوشه اتاق. پسرم فرهاد از بیرون رسید و توی حیاط دراز کشید. یک‌دفعه صدای شدیدی پیچید توی گوشم. خاک و دود از خانه بلند شد.

با دست گوش‌هایم را گرفتم. ولی انگار صدا توی مغزم بود. به‌زور خودم را رساندم توی حیاط. همسایه‌ها سر رسیدند. جیغ زدم: «فرهاد کجاست؟»

یکی‌شان گفت: «حالش خوبه. بردنش بیمارستان.»

به زمین نگاه کردم. تکه‌های گوشت سوخته را دیدم. شوکه شدم. نشستم. هنوز هواپیماها داشتند بمب می‌ریختند. ماتم برده‌بود. دیدم ملافه‌ای پهن کردند، تکه‌ها را از روی زمین جمع کردند و گذاشتند رویش. یک‌دفعه حس کردم همان تکه‌های توی رختشویی هستند و ملافه را هم می‌خواهند ببرند رختشویی. بغضم ترکید و با دادوفریاد گفتم: «بچه‌م رو کجا می‌برید؟»

دیگر چیزی نفهمیدم.

وقتی چشم‌هایم را باز کردم، سرم توی بغل یکی از خانم‌ها بود. خون گوشم تا توی گردنم راه افتاده‌بود. دو تا از خانم‌ها زیر بغلم را گرفتند، بلندم کردند تا سوار ماشین کنند و ببرند بیمارستان. دیدم خون فرهاد تا در حیاط رفته. انگار دم در قربانی کرده‌بودم. تا چند روز شوکه بودم. بعد گریه و بی‌قراری‌هایم شروع شد. فرهادم ۱۵ سالش بود. ولی هروقت مدرسه نبود، می‌رفت آشپزخانه بیمارستان شهیدکلانتری کمک می‌کرد. روز و شب بدن تکه‌پاره فرهاد جلوی چشمم بود. شوک دیدن فرهادم توی آن صحنه بیشتر از اثرات موج انفجار زمینگیرم کرد. با آن حال خرابم، تنها جایی که آرام می‌شدم رختشویی یا بیمارستان بود.

زنان اندیمشکی در حال شست‌وشوی لباس رزمندگان

بیمارستان شهید کلانتری اندیمشک که وقایع کتاب «حوض خون» در این مکان روی داده است

زینب دریکوند: پس از انتشار کتاب، خانواده‌های بسیاری با ما تماس می‌گرفتند و تشکر می‌کردند اما تنها پاسخم این بود که هر چه انجام دادم، وظیفه بود و برای خدا. وقتی خدا خودش می‌بیند دیگر چیزی مهم نیست

گزارش روز

در مراسم گشایش نمایشگاه «پنج گنج» عنوان شد

## دبیرخانه دائمی حکیم نظامی تشکیل می‌شود

افتتاحیه نمایشگاه «پنج گنج؛ حکیم نظامی به روایت موزه هنرهای معاصر تهران» عصر روز شنبه در موزه هنرهای معاصر تهران برگزار شد.

به گزارش جام‌جم، در این مراسم احسان آقایی، رئیس موزه هنرهای معاصر تهران با خواندن ابیاتی از نظامی در مدح پیامبر اعظم(ص) گفت: زمانی که قرار بود نمایشگاهی با موضوع حکیم نظامی طراحی کنیم، دست ما خالی بود. متاسفانه غنای اشعار پارسی به‌ویژه اشعار حکیم‌نظامی تجلی چندانی در هنر معاصر و مدرن ما نداشته‌است و این خلل بدون شک به ایرادهایی در سبک آموزشی ما در حوزه هنر برمی‌گردد.

رئیس موزه هنرهای معاصرتهران با بیان این که هفت‌پیکر نظامی یکی از پرتصویرترین آثار ادبی ماست، افزود: متاسفانه بسیاری از هنرمندان ما عملا هیچ ارتباطی با ادبیات فاخر پارسی ندارند، در حالی که این آثار قابلیت فراوانی دارند تا در هنرهای تجسمی ما به شکل عام جلوه کنند.

وی درباره شکل‌گیری نمایشگاه پنج‌گنج گفت: در این نمایشگاه خوانشی از هنر مدرن و معاصر ایران به روایت اشعار حکیم‌نظامی داریم و در آن سعی کردیم با توجه به اشعار نظامی خوانشی به آثار موزه بدهیم.

محمود شالویی، رئیس ستاد بزرگداشت حکیم‌نظامی گفت: در دوره‌ای که مدیریت موزه هنرهای معاصر تهران را بر عهده داشتم تمام تلاشم این بود نمایش‌های برگزار شده در موزه، همگی برگرفته از فرهنگ ایرانی باشد و برای برگزاری نمایشگاه از مضامین فرهنگی خود دور نشویم. از دو سال قبل تصمیم گرفته شد برای بزرگداشت حکیم‌نظامی مراسمی برگزار کنیم. زمانی که تغییراتی در دولت ایجاد شد و دولت سیزدهم بر سر کار آمد، به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی تاکید کردم تاکنون درباره حکیم نظامی کار جدی انجام نداده‌ایم.

شالویی در ادامه گفت: در ابتدا بسیاری از افراد از جمله مدیریت موزه با برگزاری این نمایش موافق نبودند چراکه اعتقاد داشتند آثاری که درباره حکیم‌نظامی و یا برگرفته از اشعار او باشد، بسیار کم است اما در بین مجموعه‌های خصوصی جست‌وجوهایی انجام و با مجموعه‌داران تعامل شد که خوشبختانه آثاری به دست آمد که بسیار ارزشمند است.

وی به رونمایی از یک نسخه خطی آثار نظامی در مسجد شهیدمطهری تهران و نسخ متعدد خطی موجود در آستان قدس رضوی اشاره کرد و گفت: در پی آن هستیم ستاد یا دبیرخانه دائمی حکیم نظامی را دایر کنیم تا ضمن معرفی این شاعر پارسی‌گوی در هنری‌ترین وجه آن، ایران را به مرکزی برای نظامی شناسی تبدیل کنیم.

دبیر ستاد بزرگداشت حکیم‌نظامی با اشاره به سفارش ساخت سریال و فیلم درباره حکیم‌نظامی گفت: برای دوسالانه ونیز که در سال آینده برگزار می‌شود، برنامه‌هایی داریم و تلاش می‌کنیم در آن شاعران پارسی‌گوی را به درستی معرفی کنیم.

### یک اتفاق تأسف‌آور

در حاشیه این مراسم در حین اجرای پرفورمنس در جریان گشایش نمایشگاه، یکی از اجراکنندگان در حین بندبازی بر فراز حوض معروف موزه هنرهای معاصر با روغن داخل حوض برخورد کرد و باعث بیرون ریختن مایع داخل آن شد.

موزه هنرهای معاصر تهران با صدور اطلاعیه‌ای با ابراز تأسف از واقعه پیش‌آمده، اعلام کرد برخورد پرفورمر به روغن در طرح اصلی ارائه شده به موزه نبوده و بر اثر اشتباه ایجاد شده‌است.

در این اطلاعیه گفته شده‌است: طی سال‌های پس از خلق اثر، همواره روغن تبخیر شده و به آن اضافه شده‌است. در سال ۹۶ هم با حضور هنرمند، کل روغن خارج شد و روغن جدید جایگزین شد. دیروز همچنین انجمن هنرمندان مجسمه‌ساز ایران با صدور اطلاعیه‌ای با ابراز تاسف شدید از این اتفاق غیرمسؤولانه، اعلام کرد تعرض به حریم و خدشه به اصل اثر به هیچ عنوان قابل توجیه نیست و مسؤولیت سهل‌انگاری در برنامه‌ریزی و انتخاب اثر با مسؤولان برگزاری است.